

اقسام شعر

بعد از اینکه بالنسبه از تعریف شعر فارغ شدیم بذكر اقسام و انواع آن می پردازیم .

شعرا چند طور تقسیم کرده اند .

ادبای قدیم ما مانند ادبای عرب انواع شعرا بر حسب مقصود

و غرض شاعر تقسیم کرده اند به : تغزل و تشبیب ،

مدح ، مرثیه ، هجو ، حماسه ، وعظ و حکمت ،

مطایبه ، وصف ، حکایت ، تعلیم ، عتاب و

شکوے و امثال آنها از اغراضی که شعرا دارند و معانی و شواهد

آنها معروف است [۱] .

[۱] بطور کف و نشر و مرتب مثل ، غزلیهای سعدی ، مدائح عنصری و

انوری ، سرائی عمیق و خاقانی و غیره ، مجوهای انوری و هجو فردوسی ، حماسه

اعنای (ملك الملوك فضلہ تفضیل معانی الخ) و عبد الواسع جبلی (بر نسبت من

است هنرهای من حکوا) ، مواعظ و تنبیها و حکم بوستان شیخ سعدی و مثنوی

مولانا جلال الدین بلخی ، مطایبات و هزلیات سوزنی و عید زاکانی ، هلالیه و

حنویه و غرویه و بهاریه و خزانیه و امثال آنها در اشعار ظهیر قاریایی و جمال الدین

اصفهانیه و منوچهری و غیره ، داستانهای شاهنامه و حکایت بوستان و منطق الطیر

بعضی [۱] اساس شعرا بر سه قسم تقسیم کرده اند (۱) - اشعار
 اخلاقی (۲) - اشعار وصفی (۳) - اشعار روایی
 اشعار اخلاقی - راجع است بتشریح صفات تمدوحه و مذمومه
 و ترغیب مردم بفضائل اخلاقی و پیروی از اصول پسندیده .
 اشعار وصفی - عبارت است از اشعاری که شاعر در آنها نقاشی
 طبیعی و جسمانی یا روحانی و نفسانی میکند مانند : اشعار رزمی ،
 بزمی ، وصف شکار ، بیان حالات عاشق و معشوق ، تعریف شب ،
 ماهتاب ، طلوع ، غروب ، بهار ، خزان و امثال آنها .
 اشعار روایی - عبارت است از داستان سرایی و ذکر وقایع
 تاریخی و شرح احوال تاریخی که شاعر از خود یا از دیگری میگوید .
 شاهنامه فردوسی متضمن تمام این سه قسمت بحد کامل است .

اقسام شعر مطابق تقسیم

اروپائیان [۲]

اروپائیان شعرا بر سه قسم تقسیم میکنند : ۱ - شعر قصصی

بقیه از صفحه قبل

شیخ عطار و غیره ، کلشن راز و نصاب انجمن ، حبیب معهود سعد سلمان و
 خاقانی و مرض دود چشم کمال الدین اسمعیل اصفهانی و امثال آنها .

[۱] دانشکده شماره ۷

[۲] جرجی زیدان

(Epique) ۲ - شعر غنائی (Lyrique) ۳ - شعر تمثیلی
(Dramatique) .

شعر قصصی - عبارت است از افسانهها و روایات تاریخی

و شرح وقایع خواه در کلام موزون باشد و خواه در غیر موزون .
شعر قصصی همان شعر روایی است که قبلاً ذکر کردیم .

شعر غنائی یا موسیقی - اشعاری است که حاکی از عواطف

و احساسات روحی است - فخر ، حماسه ، حکمت و تعلیم ، مدح ،
هجا ، رثاء ، تشبیب ، وصف مناظر و نظائر آنها تمام داخل در این
قسم است .

شعر تمثیلی - فن نمایش است و نشانه نویسی [۱] .

و آن چنان است که برای تحریک عواطف بشری فضائل و ردائیل اخلاقی

[۱] رویایهای قدیم باین فن در مابین سدههای سوم تا پنجم بوده اند و مخصوصاً

در عصر برنیکلس (قرن پنجم ق م) نشانه نویسی در یونان رواج و اهمیت یافته و

شعراى مررکى در آن عصر پیدا شده اند و نشانه نویسان مشهور آن عصر عبارتند

از ایشیل (Echile ۵۲۵ - ۴۵۶ یا ۴۵۷ ق م)

سوکراتی (Sophocle ۴۹۵ - ۴۰۵ ق م) اریپید (Euripide ۴۸۰ -

۴۰۶ ق م) و این هر سه از شعراى تراژدی هستند - اریستوفان (Aristophane

۴۴۵ - ۳۷۵ ق م) از کمدی نویسهای معروف این عصر است .

بیشتر از یونانیها افسانیه شده و بعد از قرون وسطی مابین آنها اهمیت یافته و رفته رفته

تکمیل شده است مثل کمدی که در فرانسه قرن ۱۵ میلادی خیلی رونق گرفته است .

و غیره را در خارج مجسم میکنند و در صحنه های نمایش حقایق سیاسی و معنوی و اجتماعی را مشهود و محسوس میسازند و مضار و منافع هر چیزی را بالعمیان بمردم نشان میدهند - تأثیر این نوع از اشعار در قلوب عموم بیشتر از سایر اقسام شعر است زیرا اثری است که از دیدن قضایا در خاطر متمکن میگردد از شنیدن حاصل نمیشود - از اینجهت متفکرین از شعرا بیشتر باین قسم اهمیت داده اند .

درام (Drame) نیز از حیث اغراض و مقاصد و طرز نمایش

انواع و اسامی مخصوصی دارد - دو قسمت تراژدی (Tragédie)

و کمدی (Comédie) خیلی مشهور است .

نمایش مضحک یا تیاتر کبیک (Comique) سه نوع مشهور دارد:

۱ - اخلاقی (Moralité) ۲ - مسخره (Sattie)

۳ - مضحکه (Farce) - و تنها مقصود از این نمایشها همین تصویر

مطلب و تنبیه تماشاچیان است .

و از جمله اقسام شعر تمثیلی درام مذهبی است که بدرام توراتیک

معروف است (Liturgique) [۱] بعضی اقسام مشهور شعر را

شماره اند [۲] :

[۱] در قرون وسطی فرانسویها مانند یونانیها این قسم نمایش مذهبی را

داشته اند و معمول چنین بوده است که در روزهای عید کشیشت در کبیس مقدس را

از عهد عتیق و جدید و تاریخ حواریون گرفته در اشای موعظه سبب میداده اند .

[۲] دائرة المعارف فرید و جدی در لفظ ادب .

غنائی - قصصی - تمثیلی - تعلیمی -

(Didactique) رعائی - سرود (Fugitive)

و می گوید هر مائی که از وحشت بتمدن برسد مابین انواع شعر بر میخورد: غنائی - ترنم و سرود است - قصصی - تواریخ و خرافات و عجایب داستانی است - تمثیلی آنست که در ملاحظه ناپس داده میشود - تعلیمی شعری است که برای تعلیم مطالب عامی است - رعائی - عبارت است از تصویر عهد قدیمه و زندگانهایی طبیعی ساده - سرود عبارت است از قطعه های کوچکی که متضمن آراء حکیمانه یا نکات ادبیه است .

بنا بر اینکه اقسام اولیه شعر را بدین اقسام سه قسم سابق بدانیم (قصصی - غنائی - تمثیلی) اقسام تعلیمی و رعائی و سرود داخل در نوع (غنائی) خواهد شد .

آغاز پیدایش شعر در اقوام

و ملک عالم و احوالی که بر آن وارد شده است

شعر همزاد بشر است - از وقتی که بشر در عالم وجود قدم نهاده شریک عواطف و احساسات بوده است - انسان از آغاز خلقت دارای

انفعالات و تأثرات بوده ، غم و شادی ، رغبت و بغرت ، امید و آرزو
 ملال و مسرت ، ترس و بیم ، دوستی و عداوت ، شوق و بیزاری
 بالاخره حالات نفسانی داشته است . - سر از آغاز خلقت تا انجام
 در تمام اعزاز حیاتش محکوم عوطف قلبی و احساسات معنوی است .
 بشر - همان بشری که در غارها و جنگاها بر میبرد - همان
 آدمی که دوست و درو درختان باس برنی خود فراهم میساخته -
 همان انسانی که حیوه هدی جنگلی و حبیب با گوشت بعضی حیوانات
 تغذیه میکرده - بالاخره همان بشری که در عداد سایر حیوانات و
 با تعبیر بعضی در صفت رحمت و بریت شب و روز میگذرانده -
 دارای ذوق طبیعی و عوطف روحی و درکات و عوطف فطری بوده
 است . - مظاهر فرح بگیرد ، بیابان ، بیابان و مصائب گونه گون می
 کشیده است . - روشنائی را دوست میداشته و صفت و بیریکی و حشمت
 میشده و میپرسیده است . - ز هوی شایف ، فضای فرح زای صاف
 درخشندگی کوکب فروزنده آسمانی ، بر نو فلکی غمور شبید چپانند ،
 منظر دلگشا ، دشتهای وسیع سبز و خرم ، صدای آسرا ، لغت
 مرغان و بلبلان خوش آهنگ ، نسیم مازید عصر آهواز ، گدیزی رنگا
 رنگ ، الوان گونه گون ، نواهی موزون ، هوای نشد نگیز فصد
 بپر خلاصه از دیدار جهان طبیعت و تشریحی مظاهر زید و تجسبات
 روح افزای طبیعی : لذت میبرده و حالت طرب و نشاطی در او وجود
 میگرفته است . - و بالعکس از دیدن منظر زشت ، خنفتهدی مهیب ،

صداهای هواناک ، مظاهر غمب و عداوت ، ظلمتهای دهشت آمیز
حالت نفرت و رعبی در او حادث میشود و از آنها میکریخته است .
باری : احساسات و عواطف روحی و انفعالات و تأثرات قلبی از
وجود بشر غیر قابل انفکاک است . بعد از آنکه این مقدمه معلوم
شد حال میگوئیم : بدیهی است که این نوع از عواطف و ادراکات
بطوری از انسان نمودار و جلوه گر میشود . - آیا نماینده این تأثرات
در بشر چیست ؟ - البته یا کردار است یا گفتار - زیرا انسان مقاصد و مکنونات
خود را با وسیله الفاظ بطریق مکالمه آشکار میسازد یا بواسطه اعمال خارجی .
اولین نماینده احساسات بشر در چنین حالاتی : شعر ، تغنی ، رقص
است .

در (شعر) بواسطه الفاظ - در (تغنی) بواسطه آهنگ صدا -
در (رقص) بواسطه حرکات و سکنتات حالات و عواطف روحی نشان
داده میشود .

پس (شعر و موسیقی و رقص زادهگان

یک مادرند) و فرزندان یک حالت - این هر سه مولود
عواطف اند و مادر طبیعت آنها را بیک شکم زائیده است - همان
معنی که شاعری را بشر آموخته است رامشگری و وجد را نیز باو
یاد داده . آدمی زاده در دبستان طبیعت از عشوه و ناز گل و نوای بلبل

و آواز برگها و چم و خم شدن نونپالان دشت و چمن و صدای خوش
آیند جریان آلهای روان هم صنعت شعر را آموخته است هم فن
موسیقی و رقص را - از این جهت است که ارسطو رقص را از فنون
جمله [۱] دانسته و میگوید شعر و رقص دو شاخه از يك ریشه اند.
- و بعضی میگویند که « رقص شعر متحرك است ».

خلاصه : زبده خلقت این سه چیز بیکدیگر آمیخته بوده است
و اثبات تقدم زماني بعضی بر بعضی خیلی مشکل است [۲] - و حتی
تردید نیست که این سه چیز از قدیم ترین آداب ملل عالم است و شعر
بمعنی حقیقی مخصوصاً از موسیقی بمعنی عام جدا نبوده است .

در اقوام قدیمه (مانند یونانیها و مصریهای قدیمه [۳] چنین مرسومه

[۱] رقص که منظور است نه رقص نگو و نوب و خلعت است زیرا این قسم
از رقص جزو قبايح اعمال شمرده میشود و تعریف رقص بوجه فلسفی این است که
(رقص حرکت فطری است که از تراکم قوای حیوانی در جسم پیدا میشود زیرا
ترازید قوی بدرجة میرسد که قابل تحمل نبوده برای تخفیف زاهی میضربد و لذا بر
این حرکتی که طفل میکند نیز داخل در رقص است) و تعریف رقص را بطور
دیگر تعریف کرده اند که شمن بوجه فلسفی آن نیست .

[۲] شاید بعضی احتمال بدهند که رقص طبیعی تر و از این جهت قسماً از
موسیقی و شعر باشد و بی جای تردید است .

[۳] همچنین با کل اورشیم و برب و معد و مل و زردشت و ژوینتر و زهره
و غیره تماماً منبع این سه چیز بوده است (فلاسفه شماره ۱ ص ۴۵)

بوده است که در معابد و مجامع مذهبی برای اظهار نخشع و عبودیت و ابراز عواطف دینی رقص میکرده اند و با آهنگهای غنائی شعر میخوانده اند .

وزن شعر

جای این سؤال باقی است که آیا اشعار اولیه دارای وزن بوده اند یا نه و بر فرض که دارای وزن نبوده است در چه وقت دارای وزن شده است ؟ جواب این سؤال بطور اختصار این است که تشخیص وزن بمعنی عام شعولی و تمیز موزون از غیر موزون طبیعی نثر است و موزونیت بالذات ملایم با طبع انسانی است - انسان سالم تمام رتبه چیزهای موزون را می پسندد و بر ناموزون ترجیح میدهد - وزن چیزی نیست که بدستیاری صفت برای بشر درست کرده باشند و اندک اندک با آن انس گرفته و در طبع او گوارا شده باشد بلکه التذاز از موزون مقتضای آفرینش بشر تام الخلقه است - آدم بزاد بالطبع اگر شخصی را به بیند که يك چشمش سفید و كوچك و كرد و چشم دیگرش سرخ و بزرگ و دراز باشد و همچنین يك ابرویش راست و پهن و دارای موهای زرد و ابروی دیگرش کج و باریک و دارای موهای بنفش و همچنین یک دستش سطر و تا سر زانو و دارای ده انگشت و دست دیگرش لاغر و تا وسط پهلوی و دارای پنج انگشت باشد - تعجب می کند و در طبعش گوارا نیست - و بالعکس از تناسب و موزونیت اندام

و اعضای شخص متناسب الأعضاء طبعاً لذت میبرد و در طبعش گواراست. -
 داری از ذوق عذیبی و حس آزاد بشر طبعاً حتی مقدور چیزهای
 موزون تراوش میکند - پس چگونه ممکن است که تکوین اولین مظاهر
 ذوق عذیبی بشر (شعر - موسیقی - رقص) داری و زنی نبوده
 است - ثابت مری بنکه اوزان و نیه اوزان مخصوصی بوده اند که
 رفته رفته بواسطه لذت تمدن و تصورات علمی و خروج از حالت طبیعی
 اولیه در مذاق آن گوار و آیدین اوزان دیگری شده است بصورتیکه آنچه شعری
 اولیه از شعر خود شنیدند آشنایی مخصوص میخواننده اند و احساس
 موزونیت را آنها میکرده اند که با خوانند شاید خیلی ساده و
 خالی از وزن و تناسب تصور کنند. چنانکه می بینیم قوافی و وزن
 و آهنگها در اشعار مختلف اند مثلاً چند جمله در وزن و ذوق یک
 عبت شعر مضبوط است و ز شایسته آنها لذت میبرند و در نزد عبت
 دیگر خوش آیند نیست و از آنها احساس موزونیت و معنویت نمی
 کنند و همچنین در آهون موسیقی و زینجاست که بعضی بحور عروض
 مثل فریب و جذب و مک کل مخصوص زبان فارسی و بعضی نظیر بسط
 و وافر و کمال مخصوص زبان عرب است و در جمله زبان و آنچه و
 ذوقیات مثل تمام از تشخیص مضبوط و غیر مضبوط و موزون و غیر
 موزون در حالت نامه دارد و هر چیزی که مثلاً در زبان فرانسه و نزد
 فرانسویها مضبوط است از شعر و موسیقی ممکن است در زبان فارسی
 و فارسی زدهای مضبوط و گوار نباشد. پس جای سبب نیست

اگر بگوئیم که اشعار و غناهای اولیه در نظر شعرا و ملل قدیمه دارای وزن و آهنگ متناسب مطبوعی بوده است که ممکن است ما ادراك آنها را نکنیم و از شنیدن آنها چندان لذت نبریم و این با مدعای ما تنافی ندارد. - مراد ما از (وزن) وزن بمعنی اعم است که ما بین دو لهجه و دو جمله و دو کلمه وجود میگیرد هر چند بامدّ و قصر حروف و سرعت و بطوّه ادای کلمات و تمدید صوت و امثال آنها باشد. - و مدعای ما این است که شعر و موسیقی با آن ربط موکدی که ما بین آنها موجود است هیچوقت از این جنس موازنه خالی نبوده است. و هر چند مخصوص بذوق و زبان قوم مخصوصی باشد. ملخص سخن آنکه شعر و موسیقی و رقص از آغاز پیدایش بایکدیگر وجود گرفته اند و قوانین و قواعد مضبوطه نداشته است و متدرجاً از یکدیگر تفکیک شده و هر کدام از آنها فن جداگانه و دارای قوانین و اصول مخصوصه شده است و از باب این صنایع از هم جدا شده و از یکدیگر دور افتاده اند - معذالك در موقع اجتماع شعر کتونی با موسیقی و رقص کتونی حس میکنیم که طبیعی تر و باذوق مالا یمنز میشود.

باید دانست که هر قدر شعر و موسیقی بمروار ایام از حالت اولیه خارج شده است جنبه اصلی و معنوی خود را از دست داده و بیشتر روح تصنع بخود گرفته است - هر قدر بقهتری بر میگردیم می بینیم که روح عواطف و احساسات طبیعی در شعر غلبه دارد بر روح علمیت

و صنعت کاری - دخالت اصول خشک علمی در شعر و موسیقی روحانیت و آزادی و معنویت آنها را گرفته و در عوض محدودیت و تقید بقیود ظاهری و آداب علمی را بآنها داده است - بالاخره بشر هر اندازه که با تمدن ظاهری و پراهمین عقلی و عدوه جافه آشنائی پیدا کرده است از سادگی و بساطت اولیه بیگانه گشته و بهین نسبت مظاهر ذوق و رشحات طبیعی او نیز تابع تغییرات و تبدلات او شده از عالم آزادی اصلی بیرون آمده بمحیط تمدن و حدوده و قیود زندگی ادنی نزدیک شده است بحدی که برای بت قطعه چندبیتی چندین کتاب قانون برای مفردات و مرکبات و وزن و قافیه آن وضع شده است .

بری : بعد از اینکه بشر وضع زندگی و طرز اونی خود را عوض کرده و بتمدن نزدیک شده و حس ریاست و جهانگیری و جنک و فتح پیدا کرده است شعر هم از حالت صحرا نشینی اونی خارج شده و با بدائرة شهر و اقیه و مدنیت نهاده و احساسات قوه در آن اثر کرده حالت مدح ، حماسه ، فخر ، رتبه و نظیر آنها را بخود گرفته است - هر قدر دائره تمدن وسیعتر شده دائره شعر هم وسعت یافته است و علوم و صنایع و انفاض متجددنه و غیره در آن راه یافته و وضع شعر یکی عوض شده است و رسیده است بدالجه رسیده است .

در ابتدای امر بشر حالت طبیعی داشته و لغت بحد احتیاج طبیعی و شعر زبان طبیعی بوده است ولیکن هیچگاه بوضع اونی خود باقی نمانده بلکه در اثر توارده حالات و تغییرات بشر لغت نیز تبدیل

یافته و احتیاج موجب وضع لغات جدیده شده و عدّه آنها روز بروز زیاد گشته و کلمات شعر هم اغلب تغییر و تبدیلی پیدا کرده و عاقبت بزبان علمی و صنعتی نزدیکتر شده است تا بعواطف طبیعی و احساسات معنوی .

کلیات احکامی که ذکر شد نه تنها مخصوص شعر و موسیقی زبان فارسی است بلکه تقریباً در تمام ملل ولسنه عالم جاری است - چیزی که هست این است که فارسیها بذوق سرشار طبیعی هاین ملل عالم ممتازند و زبان فارسی زبان شعری ادبی است و عمده منظور ما همین زبان است .

نظم و عروض فارسی امروزی

در اینکه رتبه طبیعی پیدایش نظم و عروض متاخر از شعر و موسیقی است تردیدی نیست و در زبان فارسی هم همینطور است - و در اینکه فارسیها قبل از اسلام شعر داشته اند تقریباً جای شك باقی نیست چنانکه بعد از این خواهد آمد - وطن قوی میبود که نظم هم قبل از اسلام وجود داشته و آثار آن از بین رفته است - ولی عروض کنونی را ایرانیها از عربها گرفته و از خود رفته رفته در آن تصرفاتی کرده اند و اوزان مخصوصه بخودشان دارند (مانند بحر مشاکل) .

اول کسی که در مسامین تدوین علم عروض کرده است خلیل

بن احمد است [۱] که دوائر بندجگانه را وضع و یا زده بحر اختراع کرده است و بعد از آن دیگران از قبیل اخفش [۲] بحور دیگر را استخراج نموده و فن عروض اندک اندک علم مستقلم شده و بالنسبه بسعتی یافته و اصول و قوانینی پیدا کرده است .

اصل وزن شعر را در عرب بعضی [۳] اعتقاد کرده اند که مأخوذ از توفیق سیر شترها در بیابان باشد و اعراب بیشتر با نطقه و جمل سر کار داشته اند - و مؤید این احتمال این امر را قرار داده است که جز اول چیزی است که عرب برای راندن شتر استعمال کرده است - و بعد از حدوث وزن شعر آوردن و بحور عروضی را هر کدام رای حای از احوال وضع کرده اند مثل اینکه بحر طویل بحماسه و بوافر بفخر و زمل ناخزن بافرح مناسبت دارد - و بعد از اینکه اوزان وضع شده است خنده دارای الحان معین شده است و هر وزنی مخصوص نداء و خنی شده است مثل اینکه هزج غنای آهسته است که بدان قص میکنند .

[۱] وفات او را جرعی زیدان در تاریخ آداب اللغة العربیه (۱۸۰) هجری ضبط کرده است و در سقی هم چنین نوشته ایم ولی در این سخن (۱۷۰) (۱۷۵) و افواص دیگر نقل شده و مضایق هیچ قولی (۱۸۰) را ضبط کرده است .

[۲] ابوالحسن اخفش در عروض بحر خبیب را ریده کرده (متوفی ۲۱۵ هـ)

[۳] جرعی زیدان .

نظر برابطهٔ اکیدی که فن عروض با علم ایقاع موسیقی دارد [۱]
 بنظر بنده اگر بگوئیم اصلاً این فن بالاخص بعد از اسلام از روی
 موسیقی ایجاد و تدوین شده است چندان از طریق صواب دور نیفتاده‌ام
 - زیرا تقطیعات عروضی تقریباً شبیه مقاطع موسیقی است بلکه
 با نظر دقیقی عین یکدیگرند والله العالم بالصواب .

تاریخ پیدایش اقسام شعر

از نقطهٔ نظر آثار و علائم تاریخی میتوان گفت که (شعر)
 ابتدائی همان سرودها بوده است که باچنگ و غیره نوا می‌شده است [۲]
 و اغلب این سرودها مذهبی بوده است که با تغنی و رقص طوائف مختلفه
 در معابد خودشان برای اظهار تخشع و شکر نعمت و ابراز بندگی و
 خضوع برای الههٔ خودشان میخوانده‌اند - و يك قسمت هم داستانهای
 مذهبی بوده است که بطل آن افسانه‌ها خدایان و ارباب انواع بوده‌اند .
 - قدیمترین شعری که از ملل گذشته باقی است همین سرودهای مذهبی
 و غیره و همین دسته از اشعار است که ذکر شد مانند ایلید و ادیسه
 همرو و داوگاناهای اوستا [۳] - و اشعار اولیه شعری قدیم فرانسه

[۱] رجوع شود به عبر الاشعار منسوب بخواجه طوسی

[۲] بعضی چنین گویند که در یونان قدیم اغلب شعر خواندن مخصوص اشخاص

موسیقی دان ساز زنی بوده است که کور بوده‌اند والله العالم .

[۳] شرح ایلید و ادیسه و داوگانا در ذیل کتاب ذکر خواهد شد !

به شالسن (Chanson) یعنی آواز و سرود معروف است که آنها را شعرای شریل (ترودورها) (Trouvères) و شعرای جنوب (ترومادورها) (Troubadours) گفته اند.

بعد از آنکه رفته رفته ملل عالم یا مرحله تمدن گذاشته اند نوع دیگری از شعر وجود گرفته است از قبیل مدح، حماسه، فخر، رثه و امثال آنها. — و چون تنها کلام را برای تحریک عواطف بشری کافی ندیده اند شروع بتصویر و تجسیم مطالب کرده اند. — پس شعر قصصی مقدم بر شعر غنائی و شعر غنائی مقدم بر شعر تمثیلی است (بهمان معنی که در ابتدای تقسیم شعر بنا بر مذهب اروپائیان ذکر شد).

بی مناسبت نیست که در اینجا قدیمترین منظومه که از ملل عالم باقی است یاد کنیم.

قدیمترین منظومات [۱]

مشهور این است که منظومه ایلیاد و ادیسه (از آثر همر) قدیمترین کتاب شعری عالم است و این منظومه دارای چهارده هزار بیت است — ولیکن این عقیده بنظر شباه میآید زیرا ایلیاد همر در حدود قرن نهم قبل از میلاد نظم شده ولیکن کتاب مقدس بر اهمه

[۱] این قسمت را همت از تاریخ ادب اللغة العربیه جرجی زیدان ص ۵۹ ج ۱

گرفته ایم بدون اینکه از خود اظهار عقیده کنیم و البته اعانه.

(ودا Védas) که داخل در نظم موسیقی است بعضی گویند در حدود قرن دوازدهم قبل از میلاد منظوم شده است - و علاوه از مصر قدیم آثار انظمی باقی است که بعهد رامسس دوم میرسد (در حدود قران ۱۴ ق م) . - سفر ایوب از تمام این آثار چند قرن قدیمتر است - بنا براین در صورتیکه سفر ایوب عربی الاصل باشد ثابت میشود که قدیمترین آثار شعری که در عالم باقی مانده است از عربهاست .

اقسام شعر و نثر در فارسی

بعقیده ما زبان فارسی از تمام اقسام شعر و نثر بهره مند است اما مطابق تقسیم ادبای ایرانی محتاج ذکر نیست و زده همه کس معلوم و واضح است .

واما مطابق تقسیم اروپائیان آن هـ با توجه مختصری واضح خواهد شد - زیرا اقسام مشهور نثر :

۱ - تاریخ (L'histoire) ۲ - قصه (Roman)

۳ - فصاحت (L'éloquence) بنام اقسام سه گانه :

فصاحت مواعظ دینی - (L'éloquence de la

chaire) فصاحت مناظر سیاسی (L'éloquence

(L'éloquence قضائی فصاحت de la tribune)

(La lettre رسائل) در زبان (du barreau)

فارسی وجود داشته و دارد مانند تاریخ یحقی ، هزار افسانه ، دختر نامه ، مرزبان نامه ، چهل طوطی ، منبرهای وعظ مذهبی و روضه خوانی ، نطقهای مهیج سیسیون ، و کالتهای شرعی و قانونی که از زمان قدیم تا کنون در زبان فارس موجود بوده است و همچنین منشآت خواجه نظام الملک و قبه مقام و امثال آنها .

و در وجود اقسام شعر از قبیل : قصصی (Poésie)

(Poésie lyrique غنائی épique ou épopée)

تعلیمی (Poésie didac tique) نیز جای نرود نیست -

زیرا در این قسمتها آثار برجسته از قبیل : شاهنامه اوستا ، آثار شعرائی از قبیل انضامی ، سعدی ، خیام دریم - سکه شعاع فارسی نیز بیاره جهات در بعض این اقسام بر آثار مس دیگر تفوق دارد . - تنها چیزیکه شاید بر بعضی مجشون دشتد و تصور کنند ادبیات فارسی از آن محروم است قسمت شعر تمثیلی است (Poésie dramatique) - و برای اثبات این قسمت مخصوصاً تراژدی و کمدی (Comédie tragédie) باید اقسام بزرگ در

عروسی [۱] و طرز معرکه کبریّهائی که تا چندی قبل در ایران خیلی رایج بوده است در نظر گرفت - زیرا يك يا چند نفر کاملاً اکثر معرکه و بازی میشدند و حرفه‌های شیرینی میزدند و حرکات مضحکی میکردند که بیشتر متضمن دقائق اجتماعی بود. - و گاهی صورتهای مصنوعی میگذاشتند و بقول خودشان تقلید در میآوردند و خیلی مرسوم بود در ویشها در معرکه‌ها افسانه‌های اخلاقی و اجتماعی و داستانهای مذهبی میگفتند و در ابتدای معرکه مسخره‌ها برای جمع آوری مردم حرفها و اعمال خنده آوری داشتند و گاهی تقلید نوکر و ارباب در میآوردند و جسته جسته وضع حکام و روسای عوام قریب مذهبی را مجسم میکردند و بطور تلویح از اعمال آنها انتقاد میکردند - و بعلاوه خیلی از مسخره‌ها و بذله‌گوییان در دربار سلاطین و رجال راه پیدا کرده و مقرب بوده اند که احیاناً از آنها کمدیهای اخلاقی هم بروز میکردند است .

خلاصه اگر وضع معرکه گیری در اویس و قصه سرایان ایران را در میدانها و مجامع عمومی و حرکات بازیگرها و مسخره‌ها را در این معرکه‌ها در نظر بگیریم تصدیق خواهیم کرد که فضای معرکه‌ها صد نفی یا بیشتر عیناً صحنه نمایش کنونی است و آنچه شاید بنظر بعضی قابل اعتنا نباشد ریشه همان چیزهائی است که بنظر متفکرین امروزه

[۱] اسام بازی اسامی مخصوصی دارد از قبیل بازی سرخوانچه ، یرده شاه سلیم ، وغیره و فعلاً چون اغلب آنها موقوف شده است اسامی آنها نیز فراموش شده . و در این اواخر حکرم بشر از اکثرهای معروف بود .

دنيا خبلى بزرگ و شريان اهميت است - چيزيکه هست اين است که اين امور هم در عداد ساير چيزها وضع ظاهري خود را عوض کرده و بالباسي که مناسب اين دوره است جلوه گر شده يا تدبير ديگر متدرجا تکميل شده و در تحت اصول و قوانيني در آمده است . -
 پيش از اين نخواستيم سخن دراز شود و گر نه شمه از اوضاع و احوال و اشخاص باز بگر و حرفها و رفتارهاي آنها را در اینجا مينسکاشتم تا معاد واضحتر گردد . - و همچنين تعزیه (شبيه خواني) که براي عزت نري مذهبي ناچندي قبل بدستگاه مخصوص بسياري در ايران خبي معمول بود و هنوز هم در بعض بلاد و قصبات و قري آهري از آن وقتي است زارديبائي است که در نوبه خود خود خاوي ز اهميت بدست و بري مجسمه ساختن و قديم مخصوصاً قضيه کر بالا و تبييج حس عصبيت دلي و تشريح مضه يزيدين معيوبه و مضاعف لعضي از نبي اميه و غير از آنها و شن دادن عوقب ضد و خود سري و بالاخره محسوس کردن يک سلسله از حوادث تاريخي و غيرد وضع شده است - و معنوي است که در انتهاي تاسيس خبي ساده تر از اين بوده است که در واقع معمول شده و تدريج وسعت يافته است .

شروع بمقصود

نصير ميکنم بيشتر از اموري که عقیده ها داشت آنها پيش از شروع بمقصود اصلي لازم بود در مقدمات گذشته ذکر شده باشد -

و بعد ازین نیز در طی مطالب اشاره بپاره از امور دیگر خواهد شد
 انه. - اینک جای آنست که مقدمات را کافی دانسته و سخن را
 کوتاه کرده ماصل مقصود اعی تاریخ ادبیات ایران از ازمنه تاریخی قدیم
 تا عصر حاضر بدره ازم.

تاریخ ادبیات ایران

تاریخ ادبیات ایران طبعاً بدر قسمت مهم تقسیم میشود: دوره
 قبل از اسلام و دوره بعد از اسلام.

دوره قبل از اسلام

دوره قبل از اسلام سه قسمت منقسم میشود (۱) - دوره قدیم
 اول (از قدیمترین ازمنه تاریخی تا سال ۳۳۱ قبل از میلاد) -
 (۲) - دوره فترت و انحطاط ادبی (از سال ۳۳۱ ق م تا سال
 ۲۲۶ میلادی) (۳) - دوره قدیم دوم (از سال ۲۲۶ میلادی
 تا سال ۶۵۰ میلادی).

دوره قدیم اول

این دوره شروع می شود از قدیمترین ازمنه تاریخی تا سال
 ۳۳۱ ق م که داریوش سوم بقتل رسیده و دولت هخامنشی که مبدأ

تأسیس آن بدست کورس کبیر تقریباً سال ۵۵۰ قبل از میلاد است بدست اسکندر مقدونی منقرض شده است .

ایرانیها در این دوره از کُ اِنْدَک اِتْمَدَن نزدیک شده و از حالت صحرا نشینی خارج گشته اند و رفته رفته دولتی بافته اند (دولت هخامنشی) که از مقتدرترین دول روی زمین و آداب و علوم و رسوم مذهبی و اجتماعی داشته اند که سرعشق نامه مثل شام بوده است - در این عهد صیت قنذار و تمدن ایرانیان سر تا سر دلیلی متمدن را فرا گرفته و تقریباً بر تمام ملل و دول حیه آن عصر فرمانروائی و تسلط داشته اند - در همین ایام بوده است که برجی قدرت و سطوت و عالمی عاقلگیری و جبهائی (بران) کاهی در کنار شطرنج و سیحون و زمانی بر فرق رود بین و دانوب و جیحون در هنر ز بوده و پنداری مادر کهن سال صیعت تنه قدرت و همت خود را مصر و پرورش دادن آب و خاکت بک برن و تربیت نوحستکن بین مرز و دوه ساخته و هر چه از ذخیر گرنهها و وداع یرقیمت عزت ، نجاعت ، همت ، بزرگواری ، دانش ، فتخار داشته ندر راه آن دن کرده است و هنوز خرابه های قدیم بران دهنها در کرده و میگوید

از نقش و نگار در دیوار شکسته آرد بد است صنادید عجم در چیزی که هست این است که آثار این عهد لکی معروضه و چندان چیز مبسوطی باقی نمانده است که بر جزئیات آداب و علوم آن عصر دلالت داشته باشد و شبیه اسکندر و اهلی زهمندان بعد جبر

مهمی در دسترس ما نگذاشته است که از روی آنها بخوبی بتوانیم از کلیه اوضاع علمی و ادبی نیاکان خود مانا اطلاع صحیحی بدست بیاوریم - ازین جهت ناچار باید متشبت بیکدسته از بقای جزئی و امور تخمینی بشویم که آن هم قابل اهمیت است .

زبان در دوره قدیم اول

باید دانست که بشر از بدو تکون برای اظهار مقاصد و تفهیم و تفهم بتکلم محتاج شده است - طبیعت قوه نطق را بانسان عطا کرده و او را بوضع لغات قادر ساخته است - هوایی که از گلو خارج و یکی از مخارج دهن مصادف میشود تشکیل حرف میدهد و از انضمام حروف بیکدیگر کلمات و از تألیف کلمات بیکدیگر جمله و کلام درت میشود . - انسان بالطبع برای تأدیة مکنونات ضمیرش خود بخود بقسمتی از لغات متکلم شده است [۱] - و همچنین اصواتی را که از

[۱] عقبه ما در خصوص وضع لغات اولیه همین است به اینکه یکسر مثلا اول فکر کرده باشد و لفظی را وضع کرده بندگان آموخته باشد صل صفتی که خود بخود لفظی را برای مقصودی وضع میکند - بلی وضع لغات بطریق دوم لابد در هر زبانی شده است ولی مقصود ما لغات اولیه است نه لغاتی که تدریجاً در زبانی وجود گرفته نظیر زبانهای کنونی دنیا - و تکلم اولی در انسان نظیر اصوات بانجی حیوانات است و اینکه در بدو امر چرا فلان لفظ مثلا برای فلان معنی زبان او جاری شده است علت طبیعی بهای دارد و عوامل خارجی دخالت عمده دارند - اختلاف لجه ها و لغات بواسطه اختلاف طبایع و نژادها و آب و هوا و یارده از عوامل دیگر است والله اعلم .

حیوانات و غیرها شنیده است حکایت کرده و از اینجا هم بگذسته از کلمات پیدا شده است - و بالاخره جمل و کلمت و حکایت اصوات با یکدیگر جوشیده تشکیل زبان مخصوصی داده اند. - و زبان اولی بتدریج و مرور دهور شعب و فروعی پیدا کرده و مادر چند زبان شده است. - و بعد از اینکه افراد بشر از هم جدا شده و قوامی تشکیل یافته و نژاد نزدیک شده اند درسی دوار مدنیت لغات مستحسده را وضع کرده اند و همچنین از اختلاف قومی با قوه دیگر لغات دخیله پیدا شده است.

بری برویه در سر مصلوب خود من - (ایرانی) اصلاً
 نژاد آریین [۱] و زهشت شعباً مردمان هند و اروپائی است [۲]

[۱] لفظ آریین مشتق است از (آریین) و شصت آریین جمع (آریه) است که زبان سانسکریت و اوستا معنی پاک و حبس است - تا براین آریین معنی حبس است - درسی هم در راس معنی حبس و غضب است - قوم آریین در ابتدای اقامت در فلات ایران اسم خود را آریین گذاشته و آن خطه را (آریه) یعنی ولایت آریین هم گذاشتند و در روز ۱۰ و تغییرت شصت (آریان) و رغه روه آریان و ایران شده است حدیثی مورخین یونانی در قرن سوم ق م اسم اینچرا آریین نوشته - لفظی که در وسط بری بین خطه استعماری شده است (ایران ویژه) یعنی حگه حبس زیرا آریه معنی حبس و ویژه اصلاً (ویج) به معنی خلاصه و نحر است و بعضی (آریین و آج) ضبط کرده اند .

[۲] نژاد سفید پوست سانسکریت تقسیم میشود : هند و اروپائی که آریا

(Indo-européen) - این مردمان پیش از چهار هزار سال قبل از میلاد بایکدیگر بقول بعضی در آسیای وسطی و بقول بعضی در سواحل رودولگا و بقول برخی سواحل دریای بالتیک و بحسب بعضی تقریباً در شبه جزیره اسکادیناوی زندگی میکردند - شعبه آریین در حدود سه هزار سال قبل از میلاد از باقی شعب جدا شده و بطرف جنوب رفته و باز بحسب شعبه تقسیم شده اند : شعبه هندی - شعبه

بقیه از صفحه قبل

هندو ژرمانیک (Indo-germanique) نیز میگویند - سامی یعنی بنی سام که اکثر در عربستان و شامات و بین النهرین و آفریقای شمالی مسکن داشته اند و ملل سامی بزاد قدیم کلدانیها و آسوریها و فینیقیها و بنی اسرائیل و یهود و آرامیها و اعراب هستند - حامی یعنی بنی حام که توراة آنها را از اولاد حام بن نوح دانسته - اهالی قدیم مصر و قطیها و بربریا لیبیا و حبشیها از بنی حام هستند - و هند و اروپائی هشت شعبه میشود - آریایی - یونانی و مقدونی - آرمینی - آلمانی (در شبه جزیره بالکان) - ایتالیایی - سلتی (رومیهای آرزوی غربی) - ژرمنی (آلمانی و انگلو ساکسونها و غیره) - لیتوانی و اسلاوی - مردمان هند و اروپائی مردمانی هستند که ساکن آنها از هند تا اقصی بلاد اروپاست یعنی در اروپا کثرت سکونت آن مانندی که از نژادهای دیگر در اقلیت اند و در آسیا فقط هندیهای آریایی و ایرانیهای یعنی کلیه مردمانی که از شاخه ایرانی آریایی منشعب شده اند .

(تاریخ مشیرالدوله)

ایران - سکائی [۱]. - ر. نهمی ایرانی و هندی بعد از اینکه از شعب دیگر هند و اروپائی جدا شده اند. مابین آنها عقیدهٔ اضی هابین رود آهویه و سیحون با هم رندکای کرده و همزمان و هم گیش بوده اند - بعد از مدتی این دو دسته نیز بواسطهٔ تنگی محسوس در جهات دیگر از آسیای وسطی مهاجرت پیاختر کرده اند و از آنجا نیز دو دسته شده اند. یکدسته عقیدهٔ برخی از طریق نامبر لطف هند و درهٔ پنجاب رفته و در آنجا مسکن گرفته اند که شعبهٔ (هندی) موسومند و دستهٔ دیگر بغلات ایران آمده اند که شعبهٔ (ایرانی) معروفند - بعضی احتمال داده اند که مهاجرت شعبهٔ اروپائیان ایرانی مهاجرت ایران در دو هزار سال قبل از میلاد [۲] و برخی این عقیده را تقویت کرده اند که از قرن چهاردهم ق.م شروع و تا قرن هشتم ق.م امتداد یافته است [۳].

در اینکه اروپائیان ایرانی و هندی مخصوصاً مذهب و یکدیگر همزمان و هم مذهب بوده اند چو تردید نیست چنانکه شعب دیگر هند و اروپائی

[۱] مصی گویند که این دسته از ایرانیان شمرده شده است - در پیش او در کتبهای خودش این مردم را (سک) و (سکا) مینامند. (تاریخ مشیر الموله).

[۲] در زاتینجان.

[۳] تاریخ مشیر الموله.

زبان مشترکی داشته اند ولی حقیقت امر و اینکه چند مدت و چه زمانی بوده است مستور است و آثاری در دست نیست - همین قدر معلوم است که برای تبدیل لهجه و زمانی بلهجه و زبان فرعی دیگر قرنهای لازم است - بی بعضی [۱] تقریباً تاریخ کتاب مقدس هندیها (ودا) و قرائن زبان شناسی حدس زده اند که اریانهها در حدود ۲۴۰۰ ق م زبان مشترکی داشته اند .

از بیانات فوق ربط دیرینه ایرانیها با هندیها معلوم شد و واضح گشت که این دو دسته مخصوصاً از حیث زبان و آداب بکدیگر خیلی نزدیکتر از ارتباط آنها با سایر شعب هند و اروپائی است - چنانکه تا حدود (۱۳۵۰ ق م) هم مذهب بوده اند و بعد از بعضی هاین قرن نهم و چهاردهم جدائی مذهبی میان آنها رخ داده است .

زبانهای آریین (Aryenne)

ما در تمام السنه عالم غیر از زبان چینی و سریانی و عبری و عربی

[۱] زمان انشاء کتاب ودا قرن ۱۴ ق م صعود میکند و از قرن ۸ ق م

تا این تر نمی آید و اگر در قرن چهاردهم قبل از میلاد زبان آریانهها یکی بود این کتاب بزبان مشترکی نوشته شده بود و بعد از مطالعه در تمدن اروپائیها خصایصی را نشان میدهد که مدنهای لازم است تا آنها حاصل شود - پس باید هزار سال عقب تر رفت و گفت در (۲۴۰۰) ق م تقریباً اریانهها زبان مشترکی داشته اند (مأخوذ از تاریخ مشیر الدوله) .

زبان (آرین) است - راجع لمرکز اولی این زبان هر کس برای خود چیزی بنغمین گفته است - چیزیکه هست این است که کلمه آرین چنانکه اشاره باشد به لفظ ایران خیلی مناسبت دارد . چنانکه اشاره شد بعضی گویند که زبان آرین ابتدا (تقریباً در حدود سه هزار سال قبل از میلاد) در وسط آسیا در میان قومی زراعت پیشه متداول بوده است - بعد از تفرق آنها هر کدام بسمتی از کرهٔ ارض در زمین تکلم کرده اند و تدریجاً بواسطهٔ تأثیر آب و هوا و عوام دیگر در لغت آنها تغییر پیدا شده است - از اینجهت در دیده میشود که بذر لغت آنها شبیه بکدیگر است مثل اینکه: در روسی (Père) و در فرانسوی (Père) و در انگلیسی (Father) و در سانسکریت (Pitri) و در لاتینی (Pater) گفته میشود .

زردن صی (آرین) مصدق شجرهٔ سنه که بعضی روزمیان رسم کرده هفت شاخه برایشه بزرگ جدا میشود که یکی ز آنها زبان اریا (ایرانی) است . - و آن هفت شعبهٔ بزرگ عبارت هستند از

۱ - سلتی (Celtique) ۲ - اسلاوی (Slave)

۳ - اریا (Aria) ۴ - سانسکریت (Sanscrit)

۵ - یونانی قدیم (Grecque) ۶ - لاتین (Latin)

۷- توتونیک (Teutonique) . - و هر کدام از اینها نیز ما در چند زبان هستند مثل اینکه زبان آریا مبدأ زبان فارسی پهلوی ، ارمنی ، سکزی ، سغدی ، پاستو (زبان افغانی) است - و توتونیک مبدأ زبان رومنی و هلندی - ولاتینی منشأ زبان فرانسه و انگلیسی - و اسلاوی مادر زبان روسی - و سلتی منشأ بریتانی قدیم .

زبان زند و سانسکریت

آرینهای هندی و ایرانی بر سایر شعب هند و اروپائی از حیث ادبیات مقدم هستند زیرا آثار تاریخی و ادبی آنها از قرن چهاردهم قبل از میلاد شروع میشود مانند ریگ ودا که یکی از چهار قسمت کتاب مقدس هندیها (ودا) است [۱] - و این کتاب بلغت سانسکریت نوشته شده است و این زبان با زبان زند ایرانیان دو برادر خیلی نزدیک و شبیه یکدیگرند - و در قرن ۱۴ ق م زبان معمول ایرانیها با زبان برادرشان هندیها تقریباً یکی و بر فرض تفاوت فرق مختصری مابین

[۱] چهار قسمت کتاب ودا عبارت است از (۱) ریگ (راگ) ودا (۲) ساهوودا (۳) یاجورودا (۴) اتاروودا - شرح این اقسام در ذیل کتاب انشه خواهد آمد .

آنها بوده است .

زبان سانسکریت (Sanscrit) - لغتی است که

کتاب ودای براهمه بدان نوشته شده است - اصل این کلمه مرکب از دو کلمه (سن) بمعنی کامل و (کریت) بمعنی آفریده است - پس این کلمه در زبان سانسکریت بمعنی آفریده شده کامل است . - سانسکریت دو قسم میباشد : یکی سانسکریت خالص اصلی که مشابه زبان گاتهای زردشت است و قسم دیگر سانسکریت مخلوط که سانسکریت فارسی هم میگویند و شباهت بزبان لاتینی و یونانی دارد [۱].

زبان زند (Zend) - قدیمترین زبانی که از ایرانیها

مخصوصاً بقی است زبان زند است - و آنرا (باکتریدی) قدیمه (Bactriane) نیز میگویند زیرا (باختریان) در مشرق ایران بدان لکم میکرده اند - اصطلاح زند از اروپائیان است .

زبان زند زبانی است که کتاب اوستا (Avesta) بدان نوشته شده و کتاب اوستا کتاب مذهبی زردشتیان و از قدیمترین آثار ادبی و مذهبی ایرانیان است .

فصول مختلفه اوستا در زمان ساسانیان جمع آوری شده و چند قسمت است :

۱ - یاسنا مشتمل بر آداب مذهبی مثل ادعیه که در مقابل

[۱] فروغ مزدیسنی .

آتش خوانده میشود - گاناها (گانها) یعنی سرود های مذهبی جزو (یاسنا) است . - (۲) **ویسپرد** - که حاوی آداب عبادت است و این قسمت منعم (یاسنا) است . (۳) **و نل یل ادا** - دستور العامهائی است برای غلبه بر دیوان یعنی قوای زشت و بد - و مشتمل است بر قوایین اخلاقی و تزکیه نفس و اخباری که راجع به خلقت عالم است . - (۴) **یشمت** - سرود هائی است راجع به (آتش سینتان) یعنی (جاویدانهای مقدس و مجردات عالی خلقت) و همچنین به (یزت) ها که (اعداها یزد و ایزد شده است) . - (۵) **خرده اوستا** (یعنی اوستای کوچک) کتاب دعا و حاوی بعضی ادعیه کوچکی است که در ماه ها و روز ها خوانده میشود .

قسمت (وندیداد) تقریباً با تمام باقی مانده و چیزی از آن مفقود نشده است . - و قسمت (خورده استا) بعدها در زمان شاپور دوم تألیف شده است .

بعضی [۱] اقسام اوستا را اینطور نقل کرده اند ۱ - وندیداد

[۱] برای این تقسیم و تقسیمات دیگر رجوع شود به (مجله دانشکده) و مقالات مسلسل (مادر نظر دیگران) و در بعضی از کتب زردشتیان اینطور نوشته شده است که : تعلیقات زردشت عبارت است از نخستین (یسنا) یا (یشت) که قسمت اولش (گانا) است و قسمت دومش مناجاتها و

۲ - و بیدرد ۳ - یاسنا که گاه جزو آلت ۴ - خرده اوست
 مشتمل بر ادعیه کرچک و یکقسمت (یشت) یعنی سرودهای ستایش
 - و برخی طور دیگر تقسیم کرده اند - و وجهی را که در اول ذکر
 کردیم مطابق نقل محققین است .

باری شکی نیست که زبان زند با سانسکریت خیلی ارتباط دارد
 (مخصوصاً قسمت گناهها) و شاید ارتباط این دو زبان با یکدیگر بیشتر
 از ارتباط زبان یونانی با لاتینی و عربی با عبری باشد - این زبان با زبان
 سانسکریت از حیث قدمت بقول بعضی [۱] رقابت بلکه در اساس قدمت
 بر سانسکریت ترجیح دارد. - بهر حال ریشه زبان زند و سانسکریت یکی
 است و این دو زبان با زبان فرس قدیم که عفاً قریب ذکر خواهد شد
 سه برادرند از زبان مشترک ازینها که در حدود (۳۰۰ ق م) معمول
 بوده و از روی تحقیق معلوم نیست که آثرین صلی چه بوده است ؟

بقیه از صفحه قبل

عبادتهای مخصوصه است بعد از دو قسمت (یسنا) قسمت (ویسبرد) است
 که عبارت است از مجموعه بزش و نیش و سرودهایی که پیش از نماز
 و تسبیحات ادا میشود - و بعد از گاتها (وندیداد) است که مبنی بر
 شریعت آشوتی و پادکی ظهر و ناظن است و دیگر - (خرد اوستا) است
 که ادعیه و نمازهایی است که اغلب مخصوص هویدان است و قسمتی
 هم آداب دینی زردشنیان است .

و تاریخ نوشته های مردمان اریائی شاید از (۱۴۰۰ ق م مانند ربك ودا) بالاتر زود [۱] .

زبان زند تقریباً در حدود هزار سال قبل از میلاد

در ایران معمول بوده و شاید تا سال (۵۵۰ ق م) زمان تشکیل دولت هخامنشی امتداد یافته باشد زیرا قدیمترین قسمت اوستا [۲] گناه است

[۱] تاریخ مشیر الدوله .

[۲] محض نمونه این فقره از گناه های اوستا در اینجا ذکر میشود
نقل از بعضی کتب زردشتیان :

اهیا یاسا ننگها - اُستائز ستور فد دریا -

منیه اش مزد او پروا رویم - سپنتا اشاویسپی

انگ شیوتنا - ونگهی اش خرتوم منگهوریا

- خشنه ویساگی اشچا اروا نم . یعنی ایچداوند مهربان

به زبانی آرزومندانه پر از احترام نماز ترا ادا میکنم و بنیروی اعمال

پاکی که فرمان تو بریسندیدگی آن جریان یافته است روح خود را بمقام

اعلیٰ علین پروا داده شادی عظیم خود را در پرستش تو میدانم که نوای

دای برتر مطلق فوق همه قدسیانی و برکت اعظم تو را که خود بر تراست

استقبال کرده میستایم تا بوسیله آن چهارا بشارت شادمانی جاودانی دهم .

که از خود زردشت پیغمبر قدیم یارسیه‌است . و در وجود زردشت شکی نیست ولی در زمان وجودش خیلی اختلاف است [۱] آنچه بالاخره جمعی تصدیق کرده اند این است که زردشت معاصر افلاطون « در حدود ۶۱۰ ق م » بوده و پادشاه آنوقت در ایران (ویشناسب) ماو ایمان آورده — ارجاسب شاه توران با ویشناسب جنگ کرده و در حدود « ۵۸۳ ق م » قشون کشیده و « بلخ » را که بزبان اوست « باخدی » یا بخدی است متصرف شده و شهر را غارت و معبد را خراب و مؤبدان را مقتول و خود زردشت را نیز که در آنوقت هفتاد

[۱] در محل تولد زردشت اختلاف است جمعی از روی ادله و براهین نت کرده اند که مولدش کنار دریاچه ارومیه آذربایجان است و برخی گویند محل تولد او در اوستا (رغ) است که بزبان پهلوی (رگا) و بزبان امروزی (ری) باشد — و بعضی گویند زردشت در (۶۰۰۰ ق م) و برخی از روی گفته ارسطو (۹۶۰۰ ق م) بوده و بعضی بالاتر ازین و برخی کمتر گفته اند — آنچه فعلا عقیده بسیاری است این است که مولدش نزدیک دریاچه ارومیه و زمانش (۶۵۳ — ۵۸۳ ق م) بوده است — زردشت را بعضی معاصر کشتاسب حکمائی دانند و گویند چند مسئله سلاطین بعد از کبان بوده اند که اسامی آنها محوشده است — و بعضی بوجود چند زردشت قائلند و گویند از زردشت آخری تا میلاد مسیح ۴۰۰۰ سال است — زردشتین گویند زردشت از صابغه (مهابتین) است و مهابک از (مه بود) است که بزبان اوستا روشن ضمیر بزرگ میشود (مه — بزرگ بود — روشن ضمیر) و رفته رفته مه بود و مهاباد شده و او را جمع بسته اند به بودیان یه مهابدیان .

ساله بوده است روی پله های معبد بقتل رسانده است [۱] — بنا بر این زمان زردشت در اواخر مائه هفتم و اوائل مائه ششم قبل از میلاد میشود و مطابق قول محققین ولادت او در قرن هفتم و وفاتش در اوائل نیمه اول قرن ششم ق م است چنانکه ذکر شد و در صورتیکه «گاتا» از آثار مائه هفتم ق م باشد ثابت میشود که لا اقل این زبان در مائه دهم ق م وجود داشته است .

« دارمستتیره Darmestetere » « از مشرقین قرن نوزدهم میلادی » و بعضی دیگر گفته اند که « اوستا » بزبان مدیها [۲] « زبانی است که در مغرب ایران معمول بوده » نوشته شده است — و برخی شدیداً این عقیده را انکار کرده مرکز زبان زند را بطور تحقیق مشرق ایران « با کترینان » دانسته اند . ولی بجای تردید نیست که زبان مدیها

[۱] دانشکده ص ۳۰۵ .

[۲] شاید زبان مدی مادر مادر زبان کردی کنونی باشد — مدی قومیه بوده اند ازبانی نژاد که در حدود قرن (۱۰ ق م) بطرف مغرب ایران آمده و در آذربایجان و کردستان مسکن گرفته اند و در اوائل قرن هفتم ق م سلطنت مدی را تشکیل داده اند و تا حدود (۱۵۰) سال در آذربایجان و کردستان و غیره سلطنت کرده اند — مد اصلی عبارت از آذربایجان و کردستان و عراق عجم بوده و بعد از آن بقول بعضی وسعت دولت مدی از رود هالیس تا رود آموچه بوده است — بعضی جغرافیون اخیر بدو مد قائل شده است : مد بزرگ یا عراق عجم (کروس ، همدان ، کرمانشاهان ، قزوین ، عراق ، اصفهان ، نهاوند ، ری و بالاخره تا دربند بحر خزر) و مد کوچک (آذربایجان) — تاریخ مشیرالدوله .

با فارسیها تقریباً يك زبان بوده و بشهادت استرابون [۱] یارسیها و مدیا زبان یکدیگر را میفهمیده اند - و شاید تفاوت مابین آنها مثل تفاوت مابین زبان فارسی کنونی در دو شهر یا شهر و قریه بوده است. در بیان این مطلب این نکته را خاطر نشان مینمایم که اصطلاح (زین زند) در زبان اوستا چندان خوب نیست - زیرا لفظ (زند) علم نیست و اصلاً بمعنی ساده کردن و تفسیر لفاظ مشکله است و لفظ (اوستا) مرکب از (ا) حرف نفی و (وسته) بمعنی دانسته است و مجموعاً لفظ (اوستا) بمعنی نامفهوم است (زیرا برای هر کسی مطالب و حقایق آن واضح و معلوم نیست) - اوستا در زمان ساسانیان بلغت پهلوی تفسیر و ضمیمه اوستا شده است - بلکه بعضی معتقدند که بر اوستا دو (زند) یعنی دو تفسیر نوشته شده است - نخستین بار در عصر اوستا تفسیری ساده بزبان خود اوستا بر آن نوشته شده و ضمیمه اوستای اصل شده و رفته رفته بمرور ایام چون زبان اوستا نامفهوم و مخصوص یکدیگه از موبدان شده است چنان تصور کرده اند که شرح اوستا خود مقالات و کتب مستقلی است و مجدداً در زمان ساسانیان زند جدیدی بزبان پهلوی بر هر دو نوشته اند و آن ترجمه را (زند) نامیده اند و آنچه اکنون معروف به (زند) میباشد همان تفسیر

[۱] Strabon متف بصر جغرافیا - در ایات سیواس عثمانی در سن

(۵۰) قبل از میلاد متولد شده و در اواخر عمرش در روم اقامت نموده - مؤلف تاریخه اش مفعود و کتب جغرافیائی او موجود است .

زمان ساسانیهاست (۲۲۶ م - ۶۵۰ م) - و بهر حال کتاب کنونی اوستا بیک زبان و راجع بیک زمان نیست بلکه مرکب از چند زبان است که در قسمتها و زمائهای مختلف در ایران معمول بوده است چنانکه اصل اوستا باقطع نظر از شرح آن نیز در بک زمان تألیف نشده است - مثلاً قسمت (گاتا) بنا بر مشهور متعلق بزردهشت است ولی قسمت (خرد اوستا) در زمان شاپور دوم تألیف شده است و زبان اوستای اصلی با زبان زندی که در زمان ساسانیان نوشته شده است خیلی فرق دارد و بخوبی میتوان قسمتهای قدیم آنرا از قسمتهای جدید امتیاز داد. - بنا بر این زبان اصلی اوستا را (زبان زند) نامیدن چندان مناسبی ندارد و این اصطلاح (یا اشتباه) از بعض متشرقین از قبیل انکتید دوبرون (در قرن ۱۸ میلادی) و پیروان او ناشی شده است [۱].

دخالت لغات تورانی

وسپیتیکی در زبان ایرانی

نظر باینکه مملکت ایران درازمنه قدیم محدود بمملکت (تورانی) یا (ترکستان) و سپیتیکی [کلده - آشور - عیلام] بوده است - در

[۱] دانشکده در ذیل عنوان (زند اوستا غلط مشهور است) ص ۲۱۵

اثر مجـ ورت و آمیزش با آنها مخصوصاً در دورهٔ تسلط آشوریا و
عربها یکدسته از کلمات (بلکه عادات و آداب) آنها داخل زبان
خالص ایرانی شده است . - دخون لغات تورانی و سمیتیک [۱] در لغت
ایرانی خالص قطعاً قبل از قرن ششم قبل از میلاد است .
دخون نغظ و ادب آشوری و سمیتکی در کتب (اوستا)
اثر کرده - چنانکه می بینیم قسمتی از آنها داخل (اوستا)
شده است .

خلاصه

نک براینکه قدیمترین قسمت اوستا را از تقریباً هفتم قبل
از میلاد بدیم و بگوئیم . هجرت ایرانیها بفلات ایران از قرن چهار
دهم قبل از میلاد شروع شده و تا قرن هشتم ق . امتداد یافته است [۲]
میتوانیم تاریخ لغت ایران را (با قطع نظر از دورهٔ که تمام ضوائف
هند و اروپائی زبان مشترکی داشته اند و این خود دورهٔ محسوب می
شود) -
[۱] Sémitique یعنی سیمیتیک است و از جمله قوم آشکیر می باشد .
آشوری ، رومی ، فنیقی ، سریانی ، عرب و غیر از آنها از این نژاد
در راجتین .

[۲] مطابق عقیدهٔ ککه اخیر قوت یافته است تاریخ مشیر اندوه .

کردد) از قدیمترین ازمنه تاریخی [۱] قبل از میلاد تا سال سیصد و سی و یک ق م (انقراض دولت هخامنشی) بچند دوره قسمت کنیم :

۱ - دوره ایرانی و هندی - زبان ایرانی‌ها

با هندیها در این دوره کاملاً بدون اختلاف متحد بوده - این دوره شاید از قدیمترین ازمنه تاریخی تا قرن ۱۴ ق م امتداد یافته باشد.

۲ - دوره اوستا - یادواره مخصوص ایرانی

- این دوره تقریباً شروع میشود از قرن چهاردهم قبل از میلاد و تمتد میشود تا اواخر قرن هشتم ق م - در این دوره ایرانیها رفته رفته از برادران هندی جدا شده و بمرور قرون و نمادی ایام در پاره از لغات و تلفظات و لهجه اختلاف پیدا کرده اند و در نتیجه هر کدام لغت مخصوصی ولی شبیه بیکدیگر پیدا کرده اند و بالاخره تدریجاً ایرانیها زبان مخصوص جدیدی تشکیل میدهند که قسمتی از اوستا (مانند گائاهای منسوب بزردشت) بالنسبه نمونه از آثار آن زبان است - زیرا زبانی که این قسمت با آن نوشته شده قطعاً قبل از آن وجود هم داشته است هر چند در قسمت مخصوصی از ایران باشد .

۳ - دوره ایرانی مخلوط - و بتعبیر بعضی

[۱] برای ضبط مطالب اگر از باب مثال مبدأ این تاریخ را از دوهزار سال

قبل از میلاد (قرن بیستم ق م) قرار بدهیم بی مناسبت نیست .

(عصر سمیتگی) - این دوره عصر مخصوصی در مقابل دوره سابق ندارد بلکه از اواسط دوره دوم یعنی از قرن دهم قبل از میلاد شروع میشود و بنیمه قرن ششم قبل از میلاد یعنی (۵۵۰ ق م) زمان تاسیس دولت هخامنشی در ایران ختم میشود - در این دوره بواسطه تسلط آشوریها پاره از الفاظ (سمیتگی) و کلمات آشوری داخل زبان خالص ایرانی میشود - بلکه قسمی از آداب و عادات سامی نیز جزء آداب ایرانیها میگردد. - و چنانکه سابقاً اشاره کردیم از دخالت الفاظ و آداب اجنبی در کتاب (اوستا) نیز ظاهر است.

دوراً فرس قدیم - از نیمه قرن ششم تا سیصد و

سی و بیست قبل از میلاد - در این دوره زبان فرس قدیم در ایران معمول بوده است - و بی تکون این زبان متعلق قبل از این وقت است زیرا اولین آثار این دوره باین زبان است و علاوه است که قبل از آن معمول بوده.

تلصره - آنچه ما و دیگران در زمینه آذر و نوارین قدیمه

مینویسیم بحسب و تخمین نزدیکتر است تا بتحقیق و یقین :
پشه کی دالد که این در از کی ست در بهرن زاد و مرگش دردی است

زبان فرس قدیم

زبان فرس قدیم - از مشتقات زبان اریایی و راد سانسکریت و اوستا و بدر زبان پهلوی و جد زبان فارس کنونی است این زبان در دوره ساسانی (۵۵۰ ق م تا ۳۳۱ ق م در ایران معمول بوده است بعضی [۱] چنین حدس زده اند که زبان فرس قدیم مخصوصاً در اواخر دوره ساسانی مخصوص کتیبه ها فراهمین بوده و زبان متداول عمومی در اواخر آن دوره زبان پهلوی بوده است ولی تصدیق این حدس حتی مطابق مسطورات خود حدس زنده در خصوص زبان پهلوی خیلی مشکل است .

فرس قدیم با زبان رند بسیار مشابهت دارد و هر دو دارای بسته و چهار حرف هستند - چیزیکه هست این است که از زبان زما ساده تر و در تلفظ از آن برای ما آسانتر است .

آثار فرس قدیم

یا کتیبه های دوره ساسانی

کتیبه هائی از دوره ساسانی در انیه قدیمه ایران باقی مانده است که زبان فرس قدیم نوشته شده - از روی این کتیبه ها و

[۱] از روی مقایسه کتیبه های ساسانی با قواعد صرفی زبان فرس قدیم (تاریخ مشیرالدوله) .

اشیا و آثار قدیمه دیگر (ارفیق کلدی و مهرها) زبان فرس
قدیم کشف گشته است .

این کتیبه ها یادگاری مهم پادشاهان هخامنشی ایران از قبیل :
داریوش اول (۵۲۱ - ۴۸۶ ق م) و کوروش موسس دولت
هخامنشی (۵۵۹ - ۵۲۹ ق م) - و خشایارث (۴۸۶ - ۴۶۵
ق م) و غیره است که در جاهای مختلف ایران باقی مانده است . - مثل
اینکه در باسراکاد (مشهد مرغاب بی آخت قدیم سلسله هخامنشی)
جای مهمی است که مشهور است به (قبر مادر سبین) [۱] و محققین
آنجا را قبر کوروش دانسته اند و قسمتی بخدمت میبخشند در آنجا نوشته است
(آدم کوروش خشایارثی هخامنشی)

یعنی من هستم کوروش (کیکسرو) پادشاه هخامنشی (کین) -
و در نقش رستم [۲] و مقبره شاهن هخامنشی ۹ قبر در سردالی واقع
[۱] قبر مادر سبین قعه است شش ضلع و مساحتی حکه از سنگی بسیار
بزرگ ساخته شده است - این قعه نزدیک قریه (شیخان) از نهدت بزرگ مشهد
مادر سبین یا (مشهد امالی) واقع است - این بزرگ سرد سبز و مثلث
برشش بازجه ده و در سمت شمال شرقی شیرز تقریباً مسافت بیست فرسخ واقع
است (ندر الحکم) .

[۲] نقش رستم در طرف جنوب تخت جمشید تقریباً بیست فرسخ
است - کوهی که کتیبه نقش رستم بر آن کنده شده است سابقاً به (تپه شاهی)

است و دخمه‌ها در آنجاست و در دخمه سوم و بالای مقبره داریوش کتیبه هست - و از جمله ترجمه خطوط میخی دخمه سوم این است که: من هستم داریوش پادشاه نزرک و شاهنشاه حاکم ولایات تمام طوایف و هم دور تر از این ولایات پادشاه این جهان نزرک پسر ویستیا پسر همنینسیا فارسی - و نیز از ترجمه آنها این است که: داریوش پادشاه میگوید این کارها که کردم همه از عنایت اورمزد کرده ام - اورمزد برای من حافظ بود تا وقتی که کار را تمام نمودم [۱] - و همچنین در تخت جمشید (پرس پلیس Persépolis) پایتخت جدید هخامنشی که در قرن ششم قبل از میلاد بنا شده (تخت جمشید غیر از استخر است و بنای استخر لا اقل متعلق بدو هزار سال قبل از میلاد میباشد [۲]) آثاری از فرس قدیم هست که عمده آنها را داریوش اول و خشایارشا بیا کار گذاشته اند .

نقه از شماره فل

معروف بوده است (زیرا مقبرة سلاطین در آنجاست) و اکنون (کوه حاجی آباد) مشهور است (زیرا قریب تقریبه حاجی آباد است) - و این کوه غیر از کوه تخت جمشید است و مابین این دو کوه رودخانه سیوند است - قطعه از کوه که نقش رستم بر آن حجاری شده است (آق تپه) مینامند - و لفظ (نقش رستم) از اصطلاحات هوام است (آثار العجم) .

[۱] این ترجمه‌ها زیاد است و در کتاب آثار العجم ضبط شده است ص ۲۹ .

[۲] تاریخ مشیر الدوله ص ۱۲۹ .

و همچنین کتیبه های دیگر مثل کتیبه الوند (نزدیک عیس آباد
 قریب اهدان) و کتیبه ون (در ارتو قابو) .
 و در خارج ایران هم از کتیبه های هخامنشی کشف شده است -
 مانند کتیبه که در درویش بری راپه در دری مغرب با دردی احمر
 راجه به (کاتبی) در قنکه (سوثر) کنده شده است - این کتیبه
 وضع رفند درویش در مدت نعه نشان میدهد [۱] .
 دری کتیبه نامی که تاج کشف شده چه بر لنگه و چه بر
 آثار و شیاء حقیق است [۲] .

خط و زبانهای کتیبه های هخامنشی

کتیبه های هخامنشی شوم بستندی زبان آرمی فقط میخی
 نوشته شده است (ترتیب خط میخی خود ذکر شد) - و بعضی
 فقط زبان فارس قدیم و برخی سه زبان : پارسی قدیم - میلامی -
 سوری . - و برخی چهار زبان : پارسی قدیم - میلامی - سوری
 آرمی نوشته شده است . - در حقیقت باک مصلوب و چندین
 برای فهم عموم اهلی ثبات دعه و همه آن عصر نوشته ها و زبانهای
 دیگر بعاثره ترجمه زبان پارسی قدیم است . - و کتیبه که بعد
 زبان نوشته شده باشد نسبت آنچه آشوب کشف شده خیلی

[۱] تریج بران مشیر الدوله .

[۲] تریج ایران .

نادر است .

قسمتی از ترجمه دو کتیبه مهم بیستون

و نقش رستم

بیشتر از کتیبه های مهم هخامنشی از آثار داریوش بزرگ (۵۲۱ - ۴۸۶ ق م) میباشد - از آن جمله دو کتیبه بسیار مهم و مفصل است : یکی کتیبه (بیستون) که از حدیث جهات تاریخی و تفصیل درجه اول از اهمیت و شهرت را حائز است . - و دیگر کتیبه (نقش رستم) که رتبه آن بعد از رتبه کتیبه بیستون است .
اما (کتیبه بزرگ بیستون) بسه زبان پارسی قدیم و عیلامی و آسوری کننده شده است .

قسمتی از ترجمه نسخه پارسی (خطوط هیخی پارسی را و بسباخ گویند) این است [۱] :

داریوش شاه میگوید این است آنچه من کردم پس از آنکه شاه شدم - بود کبوجیه پسر گوروش از دودمان ما که پیش ازین شاه بود - از این کبوجیه برادری بود (بردی) نام از یک مادر یک پدر با کبوجیه - بعد کبوجیه بر دیارا گشت - با اینکه کبوجیه بر دیارا

[۱] این قسمت از تاریخ ایران مشیرالدوله مأخوذ است و این ترجمه نزدیکتر است بزبان پارسی تا آنچه که در آثار اعجم فرصت ضبط شده .

کشت مرده نمیدانستند نو کشته شده پس از آن کبوجیه بمصرفت مردم بددل شدند اخبار دروغی دربارس و همد و سایر ممالک منتشر شد. - داریوش شاه میگوید پس از آن مردی (مغی گئومات) نام از (پرسی اوودا) برخاست کوهی است (از کادرس) دم از آنجا در راه و بیخن [۱] در روز چهاردهم برخاست مرده را فریب داد که من بر دی پسر کوروش برادر کبوجیه هستم پس از آن تمام مرده بر کبوجیه شوریدند و پارس و همد و نیز سایر ایالات بطرف او رفتند و تخت را تصرف کرد در ماه گرمه آید [۲] روز نهم بود که او تخت را تصرف کرد - پس از آن کبوجیه مرد - بدست خود کشته شد - داریوش شاه میگوید این زبکئ مسفتت که گئوماتی مغ [۳] از کبوجیه نزع کرد ز زمان قدیم در خانوده دا بود بند بر این گئوماتی مغ پارس و همد ز محنت دیگر ر ز کبوجیه نزع کرد بخیرد نختص داد نوشته شد - داریوش شاه میگوید کسی از پارس و همد یا از خانوده ما پیدا نشد که این مسفتت را از گئوماتی مغ باز ستاند مرده از او هیر رسیدند چه عده زید از اشخاصی که بر دی را میشناختند میکشت - از اینجهت میکشت که خیال میکرد کسی مرا نشناسد نداند من پسر کوروش نیستم - کسی جرئت نمیکرد چیزی

[۱] ماه آخر زمستان .

[۲] ماه اول بهار .

[۳] این لفظ در ترجمه آثار العجم (ما کوشی کمانه) ضبط شده است .

درباره گئوماتای مغ بگوید تا اینکه من آمدم - از اهور مزدا یاری طلبیدم اهور مزدا مرا یاری کرد - در ماه باغ بادیش [۱] روز دهم من با کسی از مردم این گئوماتای مغ را با کسانی که سر دستة همراهان او بودند گشتم - در ماه قلعه هست که اسمش (سی کئی هوانیش) و در بلوک فی سای است [۲] آنجا من او را گشتم پادشاهی را از او باز ستاندم بفضل اهور مزدا شاه شدم [۳] - داریوش شاه میگوید ساهنتی را صکه از دودمان ما بیرون رفته بود برقرار کردم - آن را بجائی که پیش از این بود باز نهادم بعد اینطور کردم معابدی را که گئوماتای مغ خراب کرده بود برای مردم مرمت کردم - بازار وحشم و عساکری را که گئوماتای مغ از طوائف گرفته بود بآنها رد نمودم - مردم یازس و ماه و سایر مهالت را بحال پیش برگرداندم - بفضل اهور مزدا اینکارها را کردم - آنقدر رنج بردم تا طایفه خود را بمقامی که پیش داشت رسانیدم .

در قسمت اول این کتیبه داریوش نسب خود را ذکر می کند

[۱] ماه اول تابیز .

[۲] جائی بوده است نزدیک همدان .

[۳] کلمه اهورا مزدا مرکب است از اسم و صفت زیرا (اهورا) بمعنی خداوند روح و حیات است و مزدا در اصل مرکب از دو لفظ (مه) بمعنی بزرگ و (زدا) بمعنی دانای مطلق است و بکثرت استعمال (اهورا مزدا) بمعنی خداوند بزرگ دانا شده است .

باینطریق [۱] : من هستم و دشااه بزرگ داربوش به دشااه پادشاهان پادشااه
 پارس و توانع پسر و پستش با لیره ارشامای هخمنیسیا - داربوش پادشااه
 میگوید پدر من (و پستش) است پدر آن (ارشامای) بود پدر او
 (اردرااه) پدر آن (چشپاش) پدر آن (هخمنیسیا) - داربوش پادشااه
 میگوید که از این سبب ما را هخمنیسیا میگویند که از عهد قدیم
 بدست کسی مغلوب شده ایم و زیدر پسر سلسله ما ها پادشااه بوده اند
 - بعد از این قسمت شرح وسعت مملکت خویش را میدهد و واقعه
 رودی دروغی [۲] را که شرحش ذکر شد بیان میکند و شورشهایی که
 در آندی سسخت او روی داده و پشپا از قیس (نقی تیر) در شط
 فرات و (اعدتی) در هوز و (فر و رتش) در مملکت مدو (سترنگی)
 و (وهیزد) در پارس و غیر از آنها و شرح اسکر کشی خود را
 و طرف دری دفع شورشها و پشپان ذکر میکند و بالاخره میگوید که
 همه این شورشها و عصا در آنکس شخص رخ داده بود زیرا هر
 صکده در ایات خود دعوی شاهی کرده و خود را از نر آد شاهن
 خواندند و مرده را فریب دادند .

بالاخره این کاتبه بنصیحت و دعای ختم میشود باینطریق: ای
 آنکه پس از این شاه خواهی بود با تمام قوی از دوزخ ببرهیز اگر
 فکر کنی چه کنی تا مملکت ما بمعاند دروغگو را بیز برس در آر

[۱] این قسمت بیشتر از آثر العجه فرصت مأخوذ است .

[۲] لفظ رودی در ترجمه آثر العجه (برت) ضبط شده است .

— دروغگو و آنکه را بیداد کند درست مباح از آنها با شمشیر باز
خواست نما — داریوش نادشاه میگوید ای که آثار و تصویرها را می
بینی اگر آنها را محافظت کنی اورمزد یار تو باشد عمر تو دراز گردد
و اگر محافظت نکنی اورمزد دشمن تو باشد .

و اما (کتبه نقش رستم) در اهمیت و تفصیل رتبه آن بعد از رتبه کتبه
بیستون است قسمتی از ترجمه آن این است که : خدای اهورمزد بزرگی است که
این زمین را آفریده که آن آسمان را آفریده که بشر را آفریده سکه
حوشی را برای بشر آفریده که داریوش را شاه کرده — بگانه شاهي
از بسیاری قانون گذاری از بسیاری — منه داریوش شاه برک — شاه
شاهان — شاه ممالک — شاه این نوم بهنساور تا آن دورها — سر
و یشتاسب — هخامنشی — پارسی بسر داری — آریایی از براد آریایی .
— داریوش شاه میگوید با اراده اهورمزد این است علاوه بر یارس
ممالکی که در تصرف من است و بر آنها حکومت میکنم و لمن ناح
میدهند و آنچه فرمان من است اجراء میکنند و در آنچه ها قانون
من محفوظ است .

ماد — ائورا — خورج — آریای —
پرتو — مودرایا (یه) — هرای و — آرمین
باختریش — کت پ توك — سوغود —

سپرد - خوار زمیش - یئون - زرنك
 - سكاتي ی تردریا - هر خو واتیش - سگودر
 - ثات گوش - ی ئو فاتك برا - گندار
 - پوتی یا - هیندوس - کوشیا (کوشا) -
 سکا هوم وراك - مکیا (مچیا) - سكاتیگر
 خئودا - کرخا (کرکا) - بایروس [۱]

[۱] این قسمت ز ترجمه «اسمی ثبات و بلاد ماخوذ است از
 تاریخ ایران قدیمه هشیر نمونه - و اسمی قدیمه این بلاد و ثبات
 نزدیک است و شر مرتب تصبیق میشود «اسمی جدیده دین : ثبات
 هاد - آسور - خوزستان - عرستان - دوت (خرسان و کرکان)
 - مصر - هرات - رمانتن - بختر (ریح) - کپدوکه (قسمت
 شرقی آسیای صغیر) - سعد (خر صغیر) - مغرب آسیای صغیر
 یا شهر سرد - خوارزمه (خیوه) - یونیههای آسیای صغیر - سیستان
 - سکهای آنصرف دریا - رنج (فغانستان جنوبی - قندهار) -
 مقدونی - پنجاب هند - یونیههای سردر (ترکیه مروزی)
 - کاب و پیشور - سومان و عن مروزی - سند - حبشستان